

ينظرون جمال الله المشرق المنير .

و در لوحی قوله الاعلی قل ان یاملا الارض لاتقاسوا خلق
الایات یخلق شیئی ان انتم تو فتنون قل ان الایات ینفسها
مرآت الله لآن فیها انطبعت صفات الله ان انتم تشرون
وانهاهی اول خلق حکمت عن الله فی ظهور اسماء وصفاته
ان انتم تفقهون و بها خلق الله خلق ماکان و ما ینکون ان
انتم تشهدون قل انها لصور الامر ینفخ روح الحی الحیوان
فی هیاکل الذین هم الی وجه القدم یتوجهون و انها لحنة
الله بهائیت امر الله من قیل القیل و یثبت الی آخر الذی
لا آخر له ان انتم فیها تتفكرون .
و در لوحی دیگر قوله الاعلی یندان ایسائل که کلمه الهیه
جامع کل معانی بوند یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در
آن مشور طوبی لمن یلغها و اخرج اللثالی المکتونه فیها
اشراق کلمه الهیه را یمثل اشراق شمس ملاحظه کن همان
قسم که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق مینماید همان قسم
شمس کلمه که از افق مشیت ربانیه اشراق فرمود بر کل تجلی
میرماید استغفر الله من هذا التشبیه چه که شمس ظاهره
مستند از کلمه جامع بود فکر لتعرف و لکن اشراق شمس
ظاهره ببصر ظاهر ادراک میشوند و اشراق شمس کلمه
ببصر باطن فوالذی نفسی بیده که اگر آنی مدد و قدرت

یا طنیه کلمه الهیه از عالم و اهل آن متقطع شود کل معدوم
 و مفقود خواهند شد و اگر نفس ببصر الهی ملاحظه نماید
 اشراق و انوارش را در کل مشاهده نماید و همچنین اگر باذن
 ظاهره توجه نماید ندای اول الهی را در کل حین اصفا
 مینماید ندای الهی لازال مرتفع و لکن آذان ممنوع و اشراق
 انوار نیر آفتاب ظاهر و لکن ابصار محجوب .
 و در لوحی دیگر قوله الاعز ای امین علت حرکت حرارت
 بوده و علت حرارت کلمه الله لذا باید احباء بنار کلمه الهیه
 عباد را از ^{نهال} ^{ظنون} پیمین یغین کشانند و از حرارت کلمه
 ربانیه چنان بحرکت آیند که از عوالم نفسیه فانیه بمسارح
 منیعه بانیه عروج نمایند .
 و از حضرت عبد البها امت قوله الجمیل کلام بر دو قسم است
 یکی جوامع الکلم و فصل الخطاب که بغایت موجز و مفید
 است دیگری اساطیر و حکایات که مسهب و طویل و مطرب
 است ولی معانی قلیل و کمیاب پس نفوس که در ظل کلمه
 ترحیت داخل اهل معانی اند نه الفاظ و طالب حقایق اند
 نه مجاز جمیع لسانها نزدشان منبول و مرغوب اگر معانی
 محبوب موجود چه گبری و چه کندی و چه تازی و چه دری
 و چه پهلوی و اگر در الفاظ معانی مفقود چه فارسی و چه
 عربی و چه عراقی و چه حجازی .

و از آن حضرت در خطایی است قوله العزیزین اما مجمع کاوس
 که مقصد شان حتی المقدور اینکه انقلابات و امتشاشات -
 اجتماعی و اقتصادی میدل بنظم و سکرتی گردد که سبب
 آسایش عالم آفرینش شود یا آنان بگو که الیوم قوه انقلاب شدت
 است و اختلاف عظیم ممکن نیست که اهل عالم سکون و قرار
 یابند مگر بقوه که محیط بر عالم انسانی است آنقوه چون
 قلبه که جمیع این انقلابات منقلب بسکون و قرار گردد و همه
 اختلافات مبتدل بالفت و محبت و اتحاد شود و انتوه کلمه
 است قوه انسانی است جلوه الهی است نورانیت محض
 است قوه روح القدس است

قصص تورات از مورخین یهود
 و عاری از اعتماد میباشد

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الا کم قلم
 اعلی میفرماید حق جل جلاله درین ظهور تصدیق کتب
 خود را که از قبل نازل شده نموده چنانچه رسول الله روح
 ما سواه فداه تصدیق تورات و انجیل را فرمود ^{هاتک} و همچنین
 در این ظهور تصدیق فرقان و مائونه از کتب مقدمه شده
 و لکن توراتی که حقیق قبول نموده نفس کلماتی است که از

لسان کلیم من عند الله جاری شده

و از حضرت عبدالبهاء خطابی است قوله الجلیل و اماما

هو المزبور فی التورات من امر لوط و صایاه و الارتداد هذه اصفاث

احلام ما انزل الله بها من سلطان تلك اقاویل المورخین

من اهل الكتاب و اعلموا ان التورات ما هو منزل فی الالواح

على موسى و ما امر به و اما القصص فهذا امر تاریخی کتب

بعث موسى و البرهان على ذلك ان فی السفر الاخير كتبت

الحوادث التي وقعت بعد موسى و اخبر عنها و هذا لیس

واضح و مشهود بان القصص تدوت بعد موسى علیه السلام فلا

اعتماد على تلك الاقوال التي هي القصص و الروایات و ما انزل

الله بها من سلطان لان ذلك الكتاب الکریم و الخطاب العظیم

هو الالواح التي اتى بها موسى من الطور و ما نطق به مخا

لبنى اسرائيل بنص قاطع من الاحكام بناء على ذلك لا تستغر

من اخبار صدرت من اقلام المورخین من بعد موسى لانها ليست

من الآيات المحکمات فی الزبور و الالواح .

حجیت آیات کتابیه

و تیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بحاجی محمد کریم

خان است قوله الاعلی اتق الله و لاتجادل بآياته بعدك

انزالها انها نزلت بالفطره من جبروت اللعربك و رب العالمین

و انها الحجة الله في كل الاعصار ولا يعقلها الا الذين
هم انقطعوا عما عندهم وتوجهوا الى هذا النبأ العظيم

کثر آيات نازله در اينظهور

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ نجفی
اصفهائی است فوله الاعلی حال قریب صد جگه آيات باهرات
و کلمات محکمت از سماء مشیت منزل آيات نازل و حاضر
و در کتاب اقدس است فوله الا اعنی قل یا معشر العلماء
اما تسمعون صریر قلمی الاعلی و انا ترون هذه الشمس
المشرقة من الافق الایهی الی و اعتکتم علی اصنام اھوائکم
دعوا الاوھام و توجهوا الی اللہ سواکم القدیم
و در خطاب بهادی دولت آبادی ^{است} فوله الاعلی و حال
یاصد جگه کتاب رب شر کرده ای و سروری

توصیحاتی در قواعد لغظیہ

و نیز از حضرت نطفه در صحیفه العدل است فوله
الاعلی و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی
بخلاف قواعد اهل سیحات جاری گشته لاجل این است
کہ مردم یقین نمایند کہ صاحب اینعتام بر سبیل تحصیل
اخذ آيات و علوم نکرده بل بنور الله صدر منشخ بعلم

الهیہ شدہ و حکم تہنیل رایشاء بن بدیع و خلاف قواعد را۔
 بقاعدہ الہیہ راجع نمایند چنانچہ امثال اینکلمات در
 کتاب اللہ اکثر من ان یحصى نازل شدہ چنانچہ کلمہ **کھتم**
 آن تانیث است خداوند عالم ضمیر مذکر نازل فرمودہ فی
 قوله و کلمۃ منہ اسمہ المسیح و در مقام صفت مؤنث احدی
 الکبیر نازل فرمودہ فی قوله جل و علا انها لاحدی الکبیر
 نذیرا للبشر۔۔۔۔۔ و چنانچہ نازل فرمودہ بخلاف قواعد کل
 اهل علم این کلمہ را۔۔۔۔۔ ان ہذا ان لسا حوران۔

و از ان حضرت در تفسیر سورہ کوثر است قوله الاعلیٰ و کل
 مارا یت من ایاتی قد افتری المخرورن فیہا و بعض منہا اسم
 یقدر الکاتبون ان یستسخروا صور الواقع ولذا یقول الناس
 فیہ لحن و بعض یقول لیس فیہا ربط فاعوذ باللہ من عملہم
 و افتراءہم و کما تری من الایات بغير ذلك الصہج المعدل
 فانی انا ہری من المشرکین ۔

و از حضرت یہاں اللہ در لوحی است قوله الاعلیٰ بنام
 دوست بینام کتابت لک فی الوجہ حاضر انچہ مسطور مذکور
 امت و شنیدہ شد انشاء اللہ ہمیشہ ایام بذكر مالک انام
 مشغول ہا شہد انچہ سنوال شدہ ہونہ از آیہ منزله ہر
 ہیکل کہ بملوک خطاب شدہ صحیح همان است کہ نازل شدہ
 کلمہ ترک شدہ و حرکت قلم اعلیٰ در میادین الواح باطوار

مختلفه مشاهده میشود در مقامی مطلب بایجاز نازل این بیان
 موسم است یسهل و معتنع در مقامی جمع بین مقامین لذا
 در سوره ملک آیات مذکوره باختصار ذکر شده و این افسح
 است از اقیل باری جرم حبسوه قالو انهم اراک و ایجدوا
 الدین که معنی آن اینست اگر گفته شود بجه جرم و -
 عصیان نیز امکان را حبس نمودند گویند این نوم اراک نمودند
 که دین را تجدید نمایند از مصدر اعلی جواب نازل اگر قدیم
 را اختیار نموده اید و اوست پسندیده نزد شعاعرا شرایسع
 قیل را ترک نموده اید در اول این آیه قل مقدر است که چنین
 میشود قل لو کان القدیم هو المختار الی اخر و چون از
 بیان رحمن معنی قل مفهوم میشود لذا ذکر نشد و این مقام
 ظهور کمال فصاحت است باری این آیه ترک نداشته و صحیح
 است و آنچه در آیه اخری مذکور داشتید قوله تعالی ان
 اطیع من ائق الا نقطاع بوده و اینک از آیه منزله در لوح یا پا
 ستوان نمودید این عبارات تلویحات کلمات این است که ذکر
 شده در مقامی میفرماید قوله و اقول لکم ان کثیرین سیاءتون
 من المشارق و المعارب و یتکثرون علی ابراهیم و اسحق و یعقوب
 فی ملکوت السموات و اما ینزل ملکوت فی طرحون الی الظلمة
 الخارجیه هناك و یتکثرون البکاء و صریر الاسنان و در مقام دیگر
 مذکور آن النور ف جاء الی العالم و احب الناس ^{الظلمه} اکثر

من النور لأن أعمالهم كانت شربه لأن كل من يعمل —
السيئات سيفعل النور ولا ياتي إلى النور ثلاثا توحي أعمالهم
و اما من يفعل الحق فيقبل إلى النور لكي تظهر أعماله انها
بالله معموله انتهى .

و از دو فقره مذکور تلویح بیان مالک اسماء درایه منزله
معلوم میشود بعضی از آیات در بعضی الواح راجع است
یکتبا تبیل و ما سطر فیها .

و لوحی دیگر خطاب بزمین المقربین است توله الاعلی
الاعظم الاقدم کتابت بمنظر اکبر وارد و آنچه از آیات الهیه
سؤال نموده بودند بعد حاضر کسی الوجه ارسال مینماید
ان یا زین تعویق جواب ما سالت فی الآیات حفظ تغییر بوده
چه که در اوائل ایداد در حین نزول ملاحظه قواعد نمودیم
و این ایام نظر بحکمت ملاحظه میشود لذا اگر لوحی از
قبل تلقاء وجه قرائت شود ینزل فی بعض المقام بغیر ما نزل
من قبل این نظر بظاهر عبارت است و فی الحقیقه آنچه
نازل همان صحیح بوده و خواهد بود در ارض سر اراده
چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کل مطلع
نظر با حزان وارد و اشغال متواتره و ابتلا های متابعه
تأخیر افتاده و دیگر سبب اعظم آنکه هر مجهول کلمات
مجموله ترکیب نماید و نامی نظریان قواعد صحیح دانسته

مع آنکه اگر از خود او سؤال شود عالم بحر فی نبوءه چنانچه
 در یحیی و اتباعش مشاهده مینمایند العلم فی قبضته یقلب
 کیف یشاء مثلا در بعض مقام آیه بر حسب قواعد ظاهر ^{باید} مرفوع
 و یا مجرور باشد منصوب نازل شده درین مقام یا کان متراست
 و یا امثال آن از حروف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور
 نازل شده و بر حسب ظاهر بین قوم دون آن مقرر است درین مقام
 حرف جر و یا مضافه که علت جراست محذوف و این قاعده را
 در کل جاری نمائید و همچنین در بعضی مواضع نظر بطراز
 آیات است لانهب ان تذکر القافیه فی هذا المقام و همچنین
 نزده ائمه نحو فعل لازم در سه مقام بطراز متعدی ظاهر -
 بالتکریر والباء و الهمزه این در نزده قوم معتبر است و لکن در
 علم آلهی یقرینه مقام فعل لازم رفع ارفع نازل و امثال آن در
 کتب سماویه از قبل هم بود و این در مقام تاکید است لایا من
 باری ایزین العترین جمال مبین بین حزمین مبتلا اگر افرینش
 مطلع شود که صریح قلم اعلی در چه حالتی مرتفع است و لسان
 عظمت در چه بلائی ناطق کل لباس هستی را خلع نماید و ضراز
 نیستی طلب کنند هزار سنه او ازین مابین علمای اسلام نزاع
 و جدال بوده که آیا وانجم الفاظ حق است و یا غیر او حال
 مع ظهور حق در منازل من عنده اعتراض نموده و مینمایند
 چنانچه که کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات -

لا یحصی در کلمات الهی نموده اند و شنیده است اگرچه از قبل امثال اینمطالب مذکوره نازل و لکن العسک کلماتی تکرر یتضوع و اکثری از الواح در احیائی نازل که مجال رجوع آن نشده آنچه از قلم عبد حاضر تلقا وجه جاری شد همان - باطراف منتشر لذا احتمال آنکه در بعضی مواضع ترك شده باشد و یا زیاده و کم میروند چه که احدی فاء نیست در حین تنزیل آنچه نازل میشود بتمامه تحریر نمایند آنچه در این مقامات سؤال شود محبوب بوده و خواهد بود اگرچه نزد مسجون تنزیل جدید واجب است از رجوع بما نزل من قبل والرجوع الیه الاولی اسهل و مالک العلیل . . . از کلمات مکتوبه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مرقوم شده نازل و لکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده بعضی کل را جمع نموده اند و بعضی متفرق است اگر جمع شود احسن بوده عندالله رب العالمین .

ترجمه آثار مقدسه برای اهل غرب

و از حضرت عبد الیهان رخطابی بمحب السلطان میرزا علی اکبر خان روحانی میلانی است قوله العزیز در خصوص الواح با ترجمه مرقوم نموده بودید که از اینجا ارسال شود در اینجا ترجمائی تمام اینها که يك سطر از آثار مبارکه را ترجمه

کند چگونه میشود در اینجا ترجمه کنیم و ارسال داریم و این
عین هم ابتدا "مجال اینگونه امورا یعنی رسیدگی ندارد -
لهذا در همانجا هر چه از آثار مبارکه که موافق مشرب اهل
غرب است که جمیع امر بصلاح و سلام عمومی است و حب و وفا
با جمیع افراد انسانی و راستی و آشتی و دوستی بین کافه
نوع بشری و عدم فساد و اتفاق و اتحاد و روش و سلوک -
اهل الله است آن الواح را بواسطه مترجمهای ماهر در
نهایت فصاحت و بیلافت و باحسن عبارت در طهران ترجمه
نموده طبع شود و الا در اینجا ابا میسر نیست و در امریکا
یک ترجمان است و پس آن بقدری کار دارد که تصور نتوان
نمود اما دیگران بسیار در ترجمه ضعیف اند .

آثار مقدسه بقواعد موجوده نزد

ملایان منجیده نشود

و از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بحاج محمد کریم
خان است قوله الاعلی قل یا ایها الجاهل انظرنی کلمات
ببصره لتجدهن مقدسات عن اشارات القوم و قواعدهم بمد
ماکان عنده علم العالمین قل ان آیات الله لو تنزل علی
قواعدکم و ما عندکم انها تكون مثل کلماتکم یا معشر المحتجبین
قل انها نزلت من مقام لا ینکر فیہ دونه و جعله الله مقدسا

عن عرفان العالمين وكيف انت و امثالك يا ايها المتكرب اليه
 انها نزلت على لسان القوم لاعلى قواعدك المجموعه يا ايها
 المعرض المريب يا ايها البعيد لو ان ربك الرحمن
 يظهر على حدودك لتنزل آياته على القاعده التي انت
 عليها تو و امثال تو گفته اند كه كلمات باب اعظم و ذكر
 اتم غلط است و مخالف است بقواعد قوم هنوز آنقدر ادراك
 نموده كه كلمات منزله الهيه ميزان كل است و دون او ميزان
 او نميشود و هريك از قواعدى كه مخالف آيات الهيه است
 انتقاعه از درجه اعتبار ساقط بارى آيات نقطه اولى
 روح ماسواه فداء مخالف نبوده تر از قواعد قوم بيخبرى .
 و در كتاب اقدس است قوله الا يهى قل يا معشر العلماء
 لا تنوا كتاب الله بما عنكم من القواعد و العلوم و انه لقسطا من
 الحق بين الخلق قد يوزن ما عن الامم بهذا القسطا من الاعظم
 و انه بنفسه لو انتم تعلمون .

آيات و الواح مختم و لا يلتبس است

و نيز از حضرت بهاء الله در كتاب اقدس است قوله تعالى قد
 زيننا الاواح بطراز ختم فالق الاصبح الذى ينطق بين السموات
 و الارضين

کیفیت تحریف کتب مقدسه بدست مלאها

و حقیقت حال تورات و انجیل

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قوله الاعلی و در

اینمعلم متصوّن از تحریف نه چنان است که این همج رعاع فهم

نموده اند . . . بلکه مقصود از تحریف همین است که الیم جمیع

علمای فرقان بآن مشغول اند و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب

برهوی و میل خود و چون بهود در زمان آنحضرت ^{آیات} تورات را که

مدل بر ظهور آنحضرت بود بهوای خود تفسیر نمودند و بییان

آنحضرت را نسی نشدند لهذا حکم تحریف در باره آنها صدور

یافت چنانچه الیم مشهور است که چگونه تحریف نمودند اما

فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور میل و هوای خود تفسیر مینمایند .

و در اثری از انجیل ۶۶ فوله انا جیل اربعه بعد از آنحضرت

نوشته شده یوحنا و لوقا و مرتس حتی این چهار نفر بعد از مسیح

بیانانی از آنحضرت در نظرشان بود و نوشتند تا اصحاب آنحضرت

بقراءت آن و تفکر آن مشغول شوند و بسیاری بیانات آنحضرت که

از نظراتها محوشده بود و بسیاری بیانات فرمودند که هیچ یک ازین

نفوس مذکوره اصغاء ننمودند ما اطلعها نطق به المسيح الامن

ارسله و علموا ید تلم اعلن میفرماید حق جل جلاله در امر

ظهور تصدیق کتب خود را که از قبل نازل شده نمود چنانچه در سزل

روح ما سواه ندانند یق تورات و انجیل را فرموده اند و همچنین

درینظهور تصدیق فرقان و مانده از کتب مقدسه شده و
 لکن توراتی را که حق قبول نموده نفس کلماتی است که از لسان
 کلیم من عند الله جاری شده این مقام حال مختصر ذکر شد اگر
 حق جل جلاله بخواهد از بعد مفصلا از قلم اعلی جاری خواهد
 شد .

و از حضرت عبد البهک رساله مدتی است قوله العزیز
 خواهند گفت تورات نیز محرف است زیرا که آیه مبارکه و ارن
 یحرفون الکلم عن مواضعه و حال آنکه تحریف مواضع
 معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور .

در قرآن کریم است قوله جل و عز یحرفون الکلم من بعد
 مواضعه یعنی بذلك ما غیروا من حکم الله تعالی فی الزنا
 و نقلوه من الرحم الی اربعین جکة کذا نقل عن جماعة
 من المعقرین و قیل نقلوا حکم القتل من القوه الی الذیه حتی
 اکثر القتل فیهم مجمع البحرین .

یسوع آهی کشید گفت و لکن ته موسی نوشته و نه یسوع بلکه
 احبار یا آنانکه نمیرسند از خدا پس آنوقت
 شاگردان گفتند بدرستی که خدعه نقها هر اینه اشکار است
 پس یسوع آنوقت جواب داد که حق میگویم بشما
 بدرستی که شیطان طلب میکند همیشه باطل نمودن شریعت
 خدای را پس ازینجهت بتحقیق ناپاک نمودند او و پیروان او
 و ربا کاران و بد کاران هر چیزی را امروز پیشینیان بتعلیم
 دروغ و پیشینیان بزنگانی بیباکی حتی اینکه نزدیک است
 که حق تقریبا یافت نشود . انجیل برنا با فصل ۴۴

راجع بکتاب بیان

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ نجفی -
اصفهانى قوله الاعلى حال مابین مرید های شما حرفها
ظاهر شده یعینہ آنچه حزب شیعه میگفتند کہ این قرآن تمام
نیست حضرات هم میگویند این بیان آن بیان نیست خط
جناب آقا سید حسین موجود خط میرزا احمد موجود .

و در لوحی خطاب بسید فرج الله کاشانی قوله الاعلى -
حرفهای کهنه تازه بیان آمده میگویند بیان تحریف شده
بگو لعمر الله نفسی قادر بر تحریف بیان نبوده و نیست -
مقصود مشرکین آنکه ناس را از مشاهده کتب الهی منع نمایند
و ارادت خود را برین واسطه مجری دارند .

راجع بکتاب ائمه

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب ائمه است قوله الابهی
هذا کتاب اصبح ^{مصباح} القدم للعالم و صراطه الاقوم بین العالمین
قل انه مطلع علم الله لو انتم تعلمون و مشرق اوامر الله لو
انتم تعرفون . . . قل تالله الحق لا یغنیکم الیوم کتب العالم
ولا مانیه من الصحف الا بهذا الكتاب الذی ینطق فی قطب
الابداع انه لا اله الا انا العلیم الحکیم . . . قل هذا رح

الکتاب قد نفع به فی القلم الاعلیٰ وانصحق من فی الانشاء
الا من اخذت من فحات رحمتی و فوحات الطائی المهیمنه
علی العالمین .

منع اکید از تکلم بخارج از مفهم الواح

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اقدیر است توله
الاعلیٰ و الذی یتکلم بغير ما نزل فی الواحی انه لیس منسی
ایاکم ان تتبعوا کل مدعائهم .

حجیت تصور من و ذم اتباع روایات

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب اقدیر است قولاً الا بهی
ایاکم ان تدعوا ما هو المنصور فی اللوح اتقوا الله یا اولسی
الانظار .

و از حضرت عبدالبهاء در خطایی باین اصدق است
قوله الحکیم در خصوص واردین از ارض مقدس و روایات
مرفوع نموده بودند هر روایتی که سند در دست نباشد اعتناء
نشاید زیرا اگر صدق هم باشد باز اسباب پریشانی است
نصوص معمول بها است و بس .

و در خطایی باقا میرزا صادق در اصفهان قوله الکریم
هو الا بهی ایها الفرع النضیر من شجرة الشهادة . . .

بعضی روایات را از جمله محترضه بدانید هر کس نظر بفکرخویش
سخنی راند دع الروایات فانها لاتغنی عن آیات .

فی الکافی عن ابی عبد الله قال رسول الله ان علی کل حق
حقیقه وعلی کل صواب نورا فعاو افق کتاب الله فخذوه و ما
خالف کتاب الله فدعوه ایضاً ما لم یوافق من الحدیث
القرآن فهو زخرف ایضاً خطب النبی بخی فقال ایها
الناس ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فانما قلته و ما جاءکم
یخالف کتاب الله فلم اقله .

منع اکین از تاویل در آثار

و نیز در کتاب ائمه بر است قوله الاعلی ان الذی یاول ما نزل
من سماء الوحی و یخرجه عن الظاهر انه من حرف کلمة الله
العلیا و کان من الاخرین فی کتاب مبین

فی شرح النهج للشیخ کمال الدین میثم ان قلت کیف یجوز
ان یتجاوز الا نسان فی تفسیر القرآن العسمرع و قد قال
صلی الله علیه و سلم من فسر القرآن برایه فلیتبرء مقعده من
النار و فی النهی عن ذلك آثار کثیره قلت الجواب عنه من
وجوه کثیره الاول انه معارض بقوله صلی الله علیه و سلم
ان للقران ظهرا و بطناً و حداً مطمحاً و لقول امیر المومنین
کم الله وجهه الا ان یوتی الله فهماً فی القرآن و لو لم یکن
سوی الترجمة المنقوله فما فائده ذلك الفهم الثانی لو لم یکن
غیر المنقول لا یشرط ان یكون مسطوراً من الرسول صلی الله علیه
و اله و سلم و ذلك مما لایاء فی الا فی بعض القرآن فاعلم

يقوله ابن عباس وابن مسعود وغيرهما من انفسهم فيلزم ان لا يقل و يقال هو تفسير الراي الثالث ان الصحابه و -
المفسرين اختلفوا في تفسير بعض الايات وما لو فيها تاويل
مختلفة لا يمكن الجمع بينها و سماع ذلك من رسول الله صلى الله
عليه و سلم محال فكيف يكون الكل مسوعا الرابع انه صلى الله
عليه و سلم دعا لابن عباس فقال اللهم فقهمه في الدين
وعلمه التاويل فان كان التاويل مسوعا كالتزويل و محفوظا
مثله فلامعنى لتحصيص ابن عباس بذلك الهجاس توك
تعالى بعلمه الذين يستنبطونه منهم فثبت للعلماء استنباط
و معلوم انه وراء الصموع فاذن الواجب ان يحمل النهى
عن التفسير الراي على احد المعنيين احدهما ان يكون
للانسان في شئى راءى وله اليه ميل بطبيعته فيا و ل القرآن
على وفق راءيه و طبعه حتى لو لم يكن ذلك الميل لما خطر
ذلك التاويل بباله سواء كان ذلك الراي مقصدا صحيحا او
غير صحيح و ذلك كمن يدعو الى مجاهدة القلب القاس
فيستدل على تصحيح غرضه من القرآن بقوله اذهب السى
فرعون انه طغى ويشير الى ان قلبه هو المراد بفرعون كما
يستدل له بعض الوعاظ تحسينا للكلام و ترغيبا للمستمع
وهو ممنوع الثاني ان يتسرع الى تفسير القرآن بظاهر العربية
من غير استظهار بالسماع و النقل فيما يتعلق بفرائب القرآن
وما فيها من الالفاظ المبهمة و ما من الاختصار و الحذف
والاضمار و التقديم و التأخير و المجاز فمن لم يحكم ظاهرا التفسير
و بادرا الى استنباط المعانى بمجرد العربية كمن غلطه و
دخل في زمرة من فسر القرآن براءيه مثاله قوله ^{تعالى} و آتينا شعوب
الناقعة مبصره فظلموا ايها الناظر الى ظاهر العربية ربما يظن
ان الناقعة كانت مبصره و لم تكن عميا و المعنى اية مبصره
كشكول شيخ بهائى

عرفان ظهور بنفس او است و آیات نیزه ر مقام دوم میباشد

و نیز از حضرت پها^۱ الله در لوح خطاب بنصیر است قوله
 الاعلیٰ آنانکه بر مقرر عرفوا الله بالله ساکن اند و بر مکمن
 قد من لا یعرف بما سواه جالس حق را بنفس او و بما یظلم من
 من عنده ادراک نمایند اگرچه کل من فی السموات والارض
 از آیات محکمه و کلمات متنه مملو شود اعتنا ننمایند
 و تمسک نجویند چه که تمسک بکلمات وقتی جائز که منزل
 ان مشهود نباشد فتعالی من هذا الجمال الذی احاط
 نوره العالمین .

و در لوح خطاب با شرف قوله الاعلیٰ قل ان لیله نفسه
 ثم ظهوره و من یعجز عن عرفانها جعل الدلیل له آیاته
 و هذا من فضله علی العالمین .

تغییر و تجدید و ترقیات دین و دین و نوع

از تعالیم آن

و از حضرت نقطه در صحیفه العدل است قوله الاعلیٰ حال
 که ملاحظه نقطه حقیقت را در کلیشی نمودی حکم دین را
 همچنان یقین کن که یوم نطفه^۲ در ایام اول بدیع آدم بوده
 دین علیه السلام

که اهل آنزمان حق واقع در مقام نطفه حقیقت واقع بوده اند
و همین قسم نفس دین و اهل آن بقدره الله ترقی نموده اند
تا یم ظهور حقیقت محمدیه* که مقام دین و اهل آن بمقام
فکسونا العظام لحمائنا انشاء ناه خلقا اخر رسیده بوده فتبارک الله
احسن الخالقین و ازین جهت است نسخ شرایع و ملل
لاجل آنکه تکلیفی که بیم نطفه بوده هرگاه بیم مضغه
شود محض ظلم است .

و از حضرت عبدالبهادر مفاوضات است قوله العزیز -
شریعة الله برد و تسم منقسم یک تسم اصل اما این است -
روحانیات است یعنی تعلق بفضائل روحانی دارند این
تفسیر و تبدیل نمیکند این . . . جوهر شریعت آدم
و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت
عیسی و شریعت محمد و شریعت حضرت اعلی و شریعت
جمال مبارک است و در دوره جمیع انبیاء باقی و برقرار -
ابتداء منسوخ نمیشود زیرا آنحقیقت روحانیه است نسبه
جسمانیه آن ایمان است عرفان است ایقان است عدالت است
دیانت است مودت است امانت است محبة الله است
مواصات است ^{در حال} رحم بر فقیران است و فریاد بر مظلومان
و اتفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگان است یاقی و ازادگی
و افتادگی است علم و صبر و ثبات است این اخلاق -
* محمدیه صلی الله علیه و آله

رحماتی است این احکام ابتدا نسخ نمیند بلکه تا ابد الابد
مرعی و برقرار است این فضائل عالم انسانی در هر دوری
از ادوار تجدید گردد زیرا در اواخر هر دوره شریعة الله
روحانیه یعنی فضائل انسانی از میان میروند و صورتش
یاتی میماند قسم ثانی از شریعة الله که تعلق بعالم
جسمانی دارد مثل صوم و صلوة و عبادات و نکاح و طلاق
و عتاق و محاکمات و معاملات و قصاص برقتل و ضرب و سرقت
و جراحات در هر دوری از ادوار انبیا . . . باقتضای
زمان لابد از تغییر و تبدیل است .

و در جواب تفسیران پاریس قوله العزیز اساس دین الهی
یکی است همان اساس که مسیح گذارت و فراموش شد حضرت
یہاء الله آنرا تجدید کرد زیرا اساس ادیان الهی یکی
است یعنی هر دینی بدو قسم منقسم قسمی اصل است و
تعلق باخلاق دارد و تعلق بحقایق و معانی دارد و تعلق
بمعرفه الله دارد و آن یکی است ابداء تغییر ندارد زیرا
حقیقت است حقیقت تغییر و تبدیل ندارد و قسمی دیگر
فروع است و تعلق بمعاملات دارد این در هر زمانی باقتضای
آنزمان تغییر یابد مثلا در زمان حضرت موسی اساس و اصلی
دین الهی که تعلق باخلاق داشت در زمان مسیح تغییر
نیافت ولی در قسم ثانی اختلاف حاصل شد زیرا در زمان

جزئی

موسی برای مبلغ سرقت دست بریده میشد. بحکم تورات هر
کسی چشمی را کور کند چشمش را کور میگرداند. نداشتن
میشکست نداشتن میشکستند این باقتضای زمان موسی
بود اما در زمان مسیح مقتضی نبود مسیح نسخ فرمود همچنین
طلاق از کثرت وقوع بنا رجه رسید که حضرت مسیح منع فرمود
یاقتضای زمان حضرت موسی ده حکم قتل در تورات بود و
در آنوقت جز بان محافظه امنیت نمیشد زیرا یقی اسرائیل
در صحرای تیه بودند. در آنجا جز باین احکامات سخت
ضبط و ربط ممکن نبود اما در زمان مسیح مقتضی نبود تغییر
کرد اختلاف درین قسم فرع است اهمیتی ندارد و متعلق
بمعاملات است اما ما بین الهی یکی است لهذا حضرت
بها، الله همان اساس را تجدید فرمود اما اساس امر مسیح
روحانی بود و اصل بود فروعاتی جز مثل طلاق و سب
تغییر نکرد جمیع بیانات مسیح تعلق بمعرفة الله و وحدت و روابط
بین قلوب و احساسات روحانی داشت و حضرت بها، الله
تاسیس سنوحات رحمانیه باکمل وجوه فرمود دین ابدا
تغییر ندارد زیرا حقیقت تغییر و تبدیل ندارد آیا میشود
گفت توحید الهی تغییر مینماید یا معرفة الله و وحدت -
عالم انسانی و محبت و بیگانگی تغییر میشود لا والله تغییر
ندارد چرا که حقیقت است .

و در خطابه در کیسه سانفرا نسیسکو تولد الحزیز در زمان
 نوح مقتضی بود که انسان حیوانات بحریه را بخورد و در زمان
 ابراهیم چنان مقتضی بود که انسان خواهر عادی شود را بگیرد*
 چنانچه نایل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است و
 دیگر حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین محبس
 نبود یا اقتضای آنوقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند
 او را کور نمایند اگر دندان را بشکند دندانش را بشکنند
 آیا حال ممکن است ده حکم قتل در تورات موجدی که حالا
 هیچ یک ممکن نیست جاری شود در یک مساله قتل قاتل
 حاکم لاجمیع عقلا در بحث اند که قاتل را نباید کشت پس
 آن احکام تورات همه حق است لکن باقتضای آنزمان که
 برای یک دال دست زد بریده میشد آیا حالا میشود
 بر هزاران دست بریده شود

و تولد العزیزای یار دیرین پرستار چند نموده بودی
 پرستار نخست این بود که چرا ائین پیغمبران دیگر گون گرد
 و روش و خشوران مانند بو قلمون مهتر اسرائیلیان را روش
 بود و اختر عیسویان را تابشی و سرور تازیان را فرمایشی
 و مهر سپهر جهان بالا را آئین و در خشنی گفتار و کردار
 و آئین و روش و فرمایش هر یک دگرگون بود این چه رازی
 است نهان و پنهان زیرا باید فرمایش زده ان بريك روش

* مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود در زمان آدم چنان مقتضی
 بود که انسا خواهر خود را بگیرد

باشد تا بخشش آسمان رخ بگشاید انتهى ید انکه جهان و آنچه
 در اوست هر دم در گگون گرد و در هر نفس تغییر و تبدیل جوید
 زیرا تغییر و تبدیل و انتقال از لوازم ذاتیه امکان است و عدم تغییر و تبدیل
 از خصائص وجودی لهذا اگر عالم کون را حال بربك منوال بود لوازم
 ضروریه اش نیز یکسان میگشت چون تغییر و تبدیل مقرر و ثابت است
 روابط ضروریه را نیز انتقال و تحول واجب مثل عالم امکان مثل هیكل
 انسان است که در طبیعت واحد و مداوم نه بلکه از طبیعتی
 بطبیعتی دیگر و از مزاجی بمزاج دیگر انتقال نماید و عوارض مختلف
 گردند و امراض متنوع شوند لهذا پزشك دانا و حکیم حاذق در زمان
 را تأخیر کند و علاج را تبدیل نماید بدیده بیناملاحظه کینت کسه
 انسان در رحم مادر خونخوار است و در مهک و گهواره شیرخوار و چون
 نشو و نما نماید برخوان نعمت پروردگار نشیند و از هر گونه طعام تناو
 نماید زمان طفولیت را حکمی و دم شیرخواری را رزقی و سن بلوغ را
 اقتضائی و جوانی را ^{قوت} و قدرتی و ضعف و پیری را فتور و رختی
 و در هر درجه انسان را اقتضائی و درکش را درمائی و همچنین موسم
 صیف را اقتضائی و فصل خزان را خصوصیتی و موسم دمی را برونتی
 و وقت بهار را نسیم معطری و شمیم معنبری حکمت کلیه
 اقتضای این مینماید که بتغییر احوال تغیر احکام
 حاصل گردند و تبدیل امراض تغیر علاج شود پزشك
 دانا هیكل انسانرا در هر مرضی دوائی و در هر درک

درمانی نماید و این تغییر و تبدیل عین حکمت است
 زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است و چون علاج را تغییر
 دهد نادان گوید این دلیل بر نادانی حکیم است اگر
 دارای اول موافق بود چرا تغییر داد و اگر ناموافق بود چرا
 در آغاز تجویز کرد ولی رنجور دانا ندان نماید و بر وجدان
 بیفزاید و این را بدان که آئین یزدانی ^{پر} دو قسم است قسمی
 تعلق ^{بعالم} آب و گل دارد و قسم دیگر تعلق بجهان جان
 و دل اساس آئین روحانی لم یتغیر و لم یتبدل است
 از آغاز ایجاد تا یوم ^{معاد} تا ابد الا با یک بربک منوال بوده
 و هست و آن فضائل عالم انسانی است و آئین حقیقی ^{است}
 دایم سرمدی یزدانی و روشن فرمایید می خداوند آفرینش
 و قسمی ازین آئین تعلق بجسم دارد آن بمقتضای هر زمانی
 و هر موسمی و هر درجه از سن تبدیل و تغییر یابد در این
 کور عظیم و دور جدید تفرعات احکام جسمانی اکثریت عدل
 راجع چه که این کور را امتداد عظیم و آینه دور را فسحت و ^{است}
 وسعت و استمرار سرمدی آید و چون تبدیل و تغیر از خصایص
 امکان لزوم ذاتی اینجهان است لذا احکام جزئیة جسمانی
 باقتضای وقت و حال تعیین و ترتیب خواهد یافت اما اساس
 آئین یزدان را تغییر و تبدیلی نموده و نیست مثلاً فضائل
 حمیده و فضائل پسندیده و روشن باکان و کردار بزرگواران

و رفتار نیکوکاران از لوازم ائین یزدان است و این است
تخصیر نموده و نخواهد نمود اما احکام جسمانی الهی
بانتضای زمان در هر کوری و کوری تغییر نماید نماینده
انصاف ملاحظه نمائید در این عهد و عصر که جهان
جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحظتی بسی
اندازه یافته آیا ممکن است که احکام و ائین پیشینیان
بتمامه مجری گردد لا والله و ازین گذشته اگر در ظهور
مظاهر مقدسه ائین تازه تاسیس نگردد جهان تجدید نشود
و هیكل عالم در تمیمی تازه جلوه نماید.

و در خطابی راجع به ولادت است قوله العزیز دین الهی
یکی است ولی تجدید لازم نیست دین الله یکی است
که مری عالم انسانی است و لکن تجدید لازم درختی را چون
بنشانی روز بروز نشود و نمائید و برگ و شکوفه کند و میوه
تر بیارند لکن بعد از مدت مدید کهن گردد و از شمر
باز ماند لذا با غیان حقیقت دانه همان شجر را گرفته
در زمین پاک میکارند و باره شجره اول ظاهر میشود.

مخالفتها و مخالفین خود موجب

کمال و بلوغ دین و انانیت

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بنصیر است

توله الاعلی یا بزی این قلب نه یقینی محزون شده که قادر بر
اظهار لالی مکنونه شود و یا انبال بتکلم فرماید چه که -
مشاهده میشود که امر الله ضایع شده و زحمتهای اینعبت
رانفسی که بتقول او خلق شده بر باد فنا داده اگر چه -
فی الحقیقه اینگونه امور سبب بلوغ نامش شود و لکن چون
اکثری ضعیف اند و غیر بالغ لذا محتجب مانتند و لکن
آن ريك لغنی عن مثل هو لاء و انه لمحیط علی العالمین .

نوع دین و خصائص و فرائض

و قوی و مرسومش

و نیز از حضرت عبدالبهادر مفاوضات است قوله العزیز این
صریح بیشک و شبیه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از
جمیع بشر باشد نظم و تعشیت امور جسمانی دهد و
هیئت اجتماعی تشکیل کند تا تعاون و تعاضد در معیشت
حاصل گردد تا اساس تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار
را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسیع علم
و معارف شود و حقایق اشیا و اسرار کائنات و خاصیات
موجودات کشف گردد و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات
اندیشیدنی و محسوسات را بشناسد و منتقل به عقول
برک و همچنین تربیت روحانیه نماید تا عقول و ادراک بی

بعالم ماوراء الطبیعه بره و استفاضه از تفحات مقدسه روح
 القدس نماید و بملا اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیه مظاهر
 سفوح رحمانیه گردد تا آنکه جمیع اسماء و صفات الهی
 در مرآت حقیقت انسان جلوه کند و این معلوم است
 که قوه بشریه از عهد و چنین امر عظیم بر نیاید و بتتایج
 فکریه تکفل چنین مواهب فتوان نمود شخص واحد چگونه
 تاسیس این بنیان رفیع می ناصر و معین تواند پس بایست
 قوه معنویه ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهد این کار
 بر آید يك ذات مقدس عالم انسانی را زنده کند و هئیت
 کره ارض را تغییر دهد و اساس بدیع وضع نماید
 نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظل رایت واحده آرز خلق
 را از عالم نقائص و زائل نجات دهد و یکمالات فطریه
 و اکساییه تشویق و تحریض نماید البته این قوه الهیه
 باشد امری را که جمیع ملل و دول عالم با جمیع
 قوی و جنود ترویج نتوانند و اجرا نکند يك نفس مقدس می
 ناصر و معین اجرا نماید آیا این بقوه بشریه ممکن است
 لا والله .

و قوله العزيز مظاهر کلیه الهیه مطلع بر حقائق اسرار
 کائنات اند لهذا شرایعی تاسیس نمایند که مطابق و موافق
 حال عالم انسانی است زیرا شریعت روابط ضروریه است که

منبعث از حقایق کائنات است مظهر ظهور یعنی شارع
مقدم تا مطلع بحقایق کائنات نباشد روابط ضروریه که
منبعث از حقائق ممکنات است ادراک نمایند البته مقتدر
بوضع شریعتی مطابق واقع و موافق حال نگردد انبیا
الهی مظاهر کلیه اطباء حاذق اند و عالم امکان مانند هیکل
بشری و شرایح الهیه دوا و علاج پس طیب باید که مطلع
و واقف بر جمیع اعضاء و اجزاء و طبیعت احوال مریض باشد
تا آنکه دوائی ترتیب دهد که نافع بسم نافع گردد فی الحقیقه
حکم دوا را از نفس امراض عارضه بر مریض استنباط کند
زیرا تشخیص مرض نماید بعد ترتیب علاج علت مزمنه کند تا
تشخیص مریض نشوند چگونه ترتیب علاج و دوا گردد پس
باید طیب بطبیعت و اعضاء و اجزاء و احوال مریض نهایت
اطلاع داشته باشد و بجمیع امراض واقف و یکافه ادویه
مطلع تا آنکه دوائی موافقی ترتیب دهد پس شریعت روابط
ضروریه است که منبعث از حقایق کائنات است و مظاهر
کلیه الهیه چون مطلع یا سرار کائنات است لهذا واقف بآن
روابط ضروریه و انرا شریعت الله قرار دهند .

جالات مقام فلسفيات و علم و صنایع
و روابط دين و علم و فوق بين فيلسوف
عائل و متفلسف جاهل

و نیز از حضرت بها الله در لوح حکمت است توله
الا على و لو يرى اليوم لحكام العصر يد طولی فی الحکمة
و الصنایع و لكن لو ينظر احد يعين البصير ليعلم انهم اخذوا
اكثرها من حکماء القبل و هم الذين استسوا سائر الحکمة و
مهدوا بنيانها و شيدوا اركانها كذلك ينبئك ربك القديم
و القدام اخذوا العلم من الانبياء لانهم كانوا مطالع الحکمة
الالهية و مظاهر الاسرار الربانية من الناموس من فاز بزال
سلسال بيا تاتهم و منهم من شرب ثمالة الكاس لكل نصيب
على مقداره انه لهو العادل الحكيم ان ايدي قلس الذي
اشتهر في الحکمة كان في زمن داود و فيثاغورت في زمن
سليمان بن داود و اخذ الحکمة من معدن النبوة و هو الذي
ظن انه يسمع حفيف الفلك و يبلغ مقام الملك ان ربك فيصل
كل امر اذا شاء انه لهو العليم المحيط ان امر الحکمة و اصلها
من الانبياء و اختلفت معانيها و اسرارها بين القوم باختلاف
الا نظار و العقول ان يفرط الطيب كان من كبار
الفلاسفة و اعترف بالله و سلطانه و بعده سقراط انه كان

حكيمًا فاضلاً زاهداً اشتغل بالرياضة ونهى النفس عن الهوى
واعرض من ملاذ الدنيا واعتزل إلى الجبل وإقام في غار
ومنع الناس عن عبادة الأوثان وعلمهم سبل الرحمان
إلى أن ثارت عليه الجهال واخذوه وقتلوه في السجن كذلك
يقص لك هذا القلم السريع ما حدث بصر هذا الرجل فسي
الفلسفة إن سيد الفلاسفة كلها قد كان على جانب عظيم
من الحكمة نشهته من فوارس مضارها وأخص القائمين
لخدمتها وله يد طولى في العلم المشهوره بين القوم وما
هو المستور عنهم كأنه فاز بجرعة من فاض البحر الأعظم
بهذا الكوثر الكثير ويعنه أفلاطون الألهي
أنه كان تلميذاً لسقراط المذكور وجلس على كرسي الحكمة
بعده وأقر بالله وإياته المهيمنة على ما كان وما يكون وبعده
من سعي بارسطوطاليس الحكيم المشهور وهو الذي استببط
القوه البخارية وهو إلا من صناعت القوم كبرائهم كلهم أقرؤا
واعترفوا بالقديم الذي قبضه زمام العلم ثم أذكر
ما تكلم به بليزوس وهو الذي يقول أنا بليزوس الحكيم
صاحب المعجائب والظلمات وانتشر منه من الفنون والسلام
ملا انتشر عن غيره وقد ارتقى ^{إلى} أعلى مراتب الخضوع والابتهاال
اسمع ^{ما} قال في مناجاته مع الغنى المتعمال أقوم بين يدي
ربى فاذكر آلاءه ثم أعلم أنه قد ظهر من القدماء

ما لیه نظر من الحکماء المعاصرين اننا نذكرک نبأ مورطس
 من كان فیلسوفا حقیقیا ما فکر لله وبرهانہ بل اقرب عظمته و سلطانه
 الصیغین علی العالمین اننا نحب الحکماء الھذین ظہر منهم انتفع
 به الناس و ایدنا ہم بامر من عندنا اننا کما قال رین ایاکم یا احبائس
 ان تتکروا افضل عبادی الحکماء الذین جعلهم الله مطالع اسمسه
 الصانعین العالمین افرغوا جہدکم لیظہر متکم الصنایع والامور التی
 یبها ینتفع کل صغیر و کبیر اننا نعتبر من کل جاهل ظن بان الحکمة هی
 التکلم بالهوی والاعراض عن اللعمولی الوری کما تسمع الیوم من بعض
 الغافلین

و از حضرت عبد البہاد رخطابہ در مجمع تیا سوفیہا در پاریس
 قوله العزیز اعظم فضائل عالم انسانی حکمت الہی است و حکمت
 عبارت از اطلاع بحقایق اشیا علی ما هی علیہا است و علم و احاطہ
 بحقایق اشیا ممکن نیست جز بحکمت الہیہ .

و در ضمن بیانات شفاہیہ آنحضرت است دین و علم و دواثرہ است
 کہ بہرگز واحد سیر می کنند ان مرکز حقیقت است .

کافی باب النوا در من علی رؤسوا انفسکم یندیح الحکمة
 فانہا تکل کما تکل الابدان و از آنحضرت است الحکمة
 ضالة المؤمن فخذ الحکمة و لو اهل النفاق .
 و در حدیث نبوی است الحکمة ضالة المؤمن فحیث وجدہا
 فهو احق بہا ایضاً فخذ الحکمة ولا یضربک من ای
 وعاء . خرجت و در قرآن کریم است یوتی الحکمة من یشاء
 و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و ما یدکر الا اولوالالباب

دین حیثیت و موجب محبت است و طبق
 علم و عقل و یکی است و ظنون و اوهام
 و تقالید و تعصبات از ملاحا پیروان میباشد
 که موجب اختلاف و عداوت و نامعقولی شد
 و بایست زائل گردد

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب عهدی است قوله الحق
 آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم
 اعلی نازل شده و لکن جهال ^{ارغش} چون مرای نفس و هو ^{من} اند
 از حکمت‌های بالغه حکیم حقیقی غافل اند و بظنون و —
 اوهام ناطق و عامل .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعلی
 حال بهتر آنکه آنجناب خود را بمانع انقطاع که از معین قلم
 اعلی جاری شده ظاهر نمایند و لوجه الله در آنچه از قیل
 و یعد ظاهر شده و یا نازل گشته تفکر کنند و بعد بحکمت
 و بیان در اخلا ناضغینه و بغضا که در تلوپ احزاب عالم
 مکنون است بقدر مقدور سعی و جاهد شوند مقصود از

ارسال رسل و انزال کتب معرفه الله و الفت و اتحاد عباد
بوده حال ملاحظه میشود شریعت الهی را سبب و علت
بغضا و عناد نموده اند زهی حسرت و تدامت که اکثری
یما عندهم متمسک و مشغول و از ما عند الله غافل و محجوب
و در لوحی خطاب بملا علی بجهتانی است فوله الایهی
ای ناظر الی الله ناظر بکلمات قبل و آنچه ذکر شده
مباشید چه که اکثر آن یا کذب صراح بوده و یا معزج بآن
و اگر هم ^{کلمه} صدق بوده معنی آنرا ادراک ننموده و تحریف
نموده اند ملاحظه کن آنچه از اخبار نیامت و حشر و نشر
و بعث و پیام و ساعه و قارعه و حاقه و صیحه و
نا قور و صور و جنت و نار و امثال آن و همچنین قائم
و ظهور آن در کتاب بوده حرفی از آنرا ادراک ننموده
بودند و از مقصود بالمره محتجب بودند آنچه در کتاب
الهی که فرقان است نازل شد حق لاریب فیه و معنی
انرا کما هو حقه احدی ادراک ننموده الا من شاء ربك و
من دون آن اکثری از روایات و قصص لا اصل لها بوده
چنانچه در اینظهور اعظم بعضی از موهومات خرق
شده و مفصوم معلم و میرهن گشت و بعضی هم در این
ایام بین اصبعی الرحمان است لعل یخرقه بسلطانه
باری انجناب سمع را از ما عند الناس مطهر نمائید

آنچه حال مرتفع است لاجل اصحاء کفایت مینماید آنکه
لمعنی العالمین .

و از حضرت عبدالیهما در خطابه در کلیسای موحدیسن
مونتریاال است قوله العزیز دین باید سبب الفت و محبت
باشد اگر دین مایه عداوت شود نتیجه ندارد بلکه بیدینی
بهتر است زیرا سبب عداوت و بغضا بین بشر است و هر
چه سبب عداوت است میفوض خداوند است و آنچه -

سبب الفت و محبت است مقبول و ممدوح اگر دین سبب
قتال و درندگی شود آن دین نیست بیدینی بهتر از آن زیرا
دین بمنزله علاج است اگر دوا سبب مرض شود البته بیعلاجی
بهتر است ^{است} دین باید مطابق علم و عقل باشد اگر مطابق علم
و عقل نباشد اوهام است زیرا خدا عقل عنایت فرموده تا
ادراك حقایق اشیا کند حقیقت پیر شد اگر دین مخالف
علم و عقل باشد ممکن نیست سبب اطمینان قلب شود چون
سبب اطمینان نیست اوهام است آنرا دین نمیگویند لهذا
باید مسائل دینی را یا عقل و علم تطبیق نمود تا قلب -

اطمینان یابد و سبب سرور انسان شود ادیان الهی
یکی است زیرا جمیع حقیقت است حضرت ابراهیم ندا بحقیقت
کرد حضرت موسی اعلان حقیقت نمود حضرت مسیح تاسیس
حقیقت فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت نمود جمیع انبیا*

لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بیدینی بهتر است

خادم حقیقت بودند جمیع موسس حقیقت بودند پس تعصب باطل است زیرا این تعصبات مخالف حقیقت است پس همه این تعصبات باطل است و در نزد خدا میخوشد خدا ایجاد مودت و الفت و محبت فرمود و از بندگانش الفت و محبت و یگانگی خواسته عداوت نزد او مردود است و اتحاد و الفت مقبول .

و در مفروضات است قوله الجلیل دین الله مروج حقیقت و موسس علم و معرفت و مشوق بر دانائی و مدن نوع انسانی و کاشف اسرار کائنات و شور افغان است با وجود این چگونه معارضه بعلم نماید استغفر الله بلکه در نزد خدا علم افضل منقبت انسان و اشرف کمالات بشر است معارضه بعلم جهل است و کاره علوم و فنون انسان نیست بلکه حیوان بی شعور زیرا علم نور است حیات است سعادت است کمال است جمال است و سبب قربیت در گاه احدیت است شرف و منقبت عالم انسانی است و اعظم موهبت الهی علم عین هدایت است و جهل حقیقت ضلالت خوشحال نفوسی که ایام خویش را در تحصیل علم و کشف اسرار کائنات و تدقیق حقیقت صرف نمایند و ای بر نفوسی که بجهل و نادانی قناعت کنند و بنفالیدی چنانکه دل را خوش دارند و در اسفل درکات جهل و نادانی افتادند و عمر خویش را بیهوده دادند

و قوله الكرم ای احبای الهی از رانحه تعصب جاهلانه و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینییه که بتعام مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمتی است بیزار شوید و ازین اوهامات تجرد یابید و آینه دل را از زنگ این تعصب جاهلانه پاک و مقدس کنید تا بعالم انسانی یعنی عم بشر مهربان حقیقی گردید و بهر نفسی از هر ملت و هر ائین و هر طائفه و هر جنس و هر دیار ادنی گرهی نداشته باشید بلکه در نهایت شفقت و دوستی باشید بعون و عنایت الهیه انقاساً ازین غیوم کثیفه یعنی تعصب جاهلانه و بغض و عداوت — عامیانه پاک و مقدس گردید و هر روز بروز سبب الفت و محبت در میان جمیع ملل شوید .

و قوله الجلیل آنچه را عقول تصور نتوانند چگونه مکلف یا معتقد آن گردند در عقل ننگجند تا صورتی از صور موقوفه شود بلکه هم محض باشد . . . چون نسیس هاضم انجیل را تفهیم و بر مزین نبردند لهذا گفتند که دین مخالف علم است و علم معارض دین زیرا از جمله این مسأله صعود حضرت مسیح با جسم عنصری باین سعای ظاهر که مخالف فنون ریاضی بود و لکن چون حقیقت مسأله اشکار گردید و این رمز بیان شود بهیچ وجه علم معارضه ننماید بلکه علم و عقل تصدیق نماید .

و قوله الجمیل سبب این حرمان آنکه یا سایر اصلی پس
نبردند و در ترقی در عوالم روحانی و مقامات سامیه رحمانی
نکوشیدند. اما در دین الله اکتساب کمالات است و استفاضه
از فیوضات مقصد از ایمان و ابقان تزیین حقائق انسانی
یفیض کمالات ربانی است اگر این حصول نیابد حقیقت
حرمان است و عذاب نیران پس بهائیان باید نظر باین
امر دقیق نمایند که مانند سائرا دیان بعربده و های وهوشی
و لفظ بی معنی کفایت نمایند بلکه به جمیع شؤون از خصائل
و فضائل رحمانی و روش و رفتار نفوس ربانی قیام کنند و -
ثابت نمایند که بهائی حقیقی هستند نه لفظ بی معنی .
و قوله الحمید ای محترمه جمیع انبیاء برین مبعوث شدند
و حضرت مسیح بجهت این ظاهر گشتند و جمال مبارک
نیز ندای الهی باین مقصد بلند فرمودند تا عالم انسانی
جهان آسمانی گردد تا سوتی لاهوتی شود ظلمانی نورانی
گردد شیطانی رحمانی شود و اتحاد و الفت و صحبت بین
عمم اهل عالم حاصل گردد و وحدت اصلیه رخ بگشاید و بنیان
اختلاف برافتد و حیات ابدی و موهبت سرمدی حاصل
گردد .

و قوله العزيز زنهار زنهار پیروی تعصبات و اغراض -
نمائید همینکه در امور منصف باشید تحری حقیقت نمایند

و قوله الكرم این تقالید مخرب بشیان سعادت عالم
انسانی و مخالف ادیان الهی است زنهار گرد اینگونه اوهام
نگردید .

و در سفرنامه امریکا قوله العزیز اما تقالیدی که بعد پیدا
شد آن سبب خرابی و محویت ملت و مانع ترقیات است
چنانچه در تورات و تواریخ مذکور که چون یهود بتقالید
افتادند غضب الهی مستولی شد بجهت آنکه اساس الهی
را ترك کردند خدا بخت نصرا مبعوث کرد . . . اساس
دین الهی سبب عزت و ترقی است و تقالید علت ذلت و حقارت
است باین سبب دولت یونان و رومان مستولی بر یهود
گردید . . . پس اساس دین الهی بواسطه حضرت موسی
سبب عزت آید و ترقی و تربیت و حیات بنی اسرائیل
بود لکن تقالید ^{بعد} سبب ذلت و پریشانی آنها گردید .

و قوله النافذ یکی از اسباب بیزاری نفوس از عالم دیانت
همین تقالید و اوهام رؤیای مذاهب است که اشخاص
عالم و دانا چون آن تقالید و رسومات را مخالف علم و عقل
دیدند دین الهی را ترك نمودند دیگر ملتفت نشدند که -
اینها اوهام رؤیای ادیان است هیچ ^{دخلی} بآئین
الهی ندارد . . . و اعظم از کل دفع و رفع تقالید و اوهام
مذهبی است و تطبیق مسائل دینی با دلایل عقلیه و علمیه

و در ضمن نطق آنحضرت در امریکا است قوله العزيز ائین
تقالید سبب شده که عالم انسانی مختل گردیده و تا این -
تقالید زائل نشود اتحاد و اتفاق حاصل نگردد و تا ایسن
تقالید محو نشود آسایش و راحت عالم انسانی جلوه ننماید
پس حقیقت ادیان الهی دوباره باید تجدید گردد .
و قوله العین اما اختلاف ادیان و مذاهب از سوء تفاهم
و تقالید است اگر تقالید از میان برخیزد جمیع متحد شوند
و قوله العزيز اسرار ادیان الهی یکی است و آن حقیقت
است و مورث محبت و الفت و سبب وحدت عالم انسانی اما
تقالید مختلف است و علت اختلاف و هادم بنیان رحمانی
و مفاد بیانات آنحضرت در پاریس بیخانه مادام کاسته و در
کلیسیای بابتیست فیلا دلفیا و رکلیسیای موریب و در نیویورک
و در خطاب بمنشی کنگره ششم بین المللی آزاد یخواهان
ادیان در پاریس و غیرها همه این است که مقصد از دین
روابط ضروریه وحدت عالم انسانی است و دین روابط محتویه
بین افراد و وحدت روحانی و وحدت افکار و وحدت حاسیات و وحدت
آداب و مدنیت الهیه است و مقصد از ظهور مظاهر الهیه
و انزال کتب و تاسیس دین الفت بشر و محبت اسامی دین
الهی محبت و الفت و یگانگی و وحدت است جمیع انبیای -
الهی مظاهر حقیقت بودند چراغهای حقیقت بودند جمیع

منادی حقیقت بودن حقیقت یکی است تعدد ندارد
 و هزار افسوس که این اسامی متبرک و محجوب و تقالید
 ایجاد کردند که ارتش شد و هیچ ربطی با اسامی دین الهی
 ندارد و چون ^{این} تقالید مختلف است از اختلاف جدال حاصل
 و جدال منتهی بقتال گردید و سبب الفت مورث کلفت -
 گشت و سبب نورانیت سبب ظلمات شد و سبب حیات
 سبب ممات گردید ولی انبیای الهی شبانان و اغنام بشری
 بودند و برای اتحاد و یگانگی بودند و تا این تقالید در دست
 است از دین جز مضرت به عالم انسانی حصول نپذیرد
 پس باید این تقالید کهنه پوسید مرا که معمول به ادیان است
 بتمام تاریخ لفظ و اتحاد تام بین جمیع ادیان حاصل
 شود دین الهی در نهایت کمال و جمال در انجمن عالم
 انسانی جلوه نماید و این تقالید در ادیان زائل شده جهان
 جهان دیگر گردد و عالم ناسونی جهان ملکوتی شود عالم
 انسانی جلوه حقیقت میگردد و انوار آفتاب جهان بالا در او
 بتابد یک تاسیسات ابدیه در عالم انسانی گذاشته شوند
 بنیان وحدت عالم انسانی روز بروز ارتفاع یابد دین سبب
 نزاع و جدال نیست اگر سبب آن گردد عدس بهتر است .

در قرآن کریم تولى حضرت وجل ان الذین آمنوا والذین هادوا
 والنصارى والصالحین من آمن بالله والیوم الآخره و عمل

صالحان لهم اجرهم عن ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 وقوله لكل جعلنا منكم شرعة ومنهاجا ولو شاء الله لجعلكم
 امة واحدة ولكن ليلوكم فيما اتاكم فاستبقوا الخيرات الى الله
 مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون وقوله ليس البر ان
 تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله
 واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبیین وقوله لا تقف
 ما ليس لك به من علم ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان
 عنه مسئولا وقوله ان الظن لا يغني عن الحق شيئا وقوله
 افلا تعقلون وقوله وما يحفلها الا العالمون وقوله وقل رب -
 زدني علما وقوله وما او تيتتم من العلم الا قليلا وقوله هل
 يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقوله قل من حرم
 زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق وقوله و
 لاتنس نصيبك من الدنيا وفي الحديث لم يدخل الجنة
 حمية غير حمية حمزه مجمع البحرين
 راه یکی است وان راه راستی است آن راهی است که از آغاز
 راه پیروان اولیه بود پس تو همواره در راه راستی باش و هرگز
 ازین شاهراه منحرف مشو خواه در موقع سختی و خواه در -
 هنگام راحت این را نیز بدان و آگاه باش گاوان و اسبان
 خاک گردند ز روسیم بخاک پیوندند و تن نیز مشتق خاک گردند
 اما آن کسی نمیرد و بخاک نه پیوندند و تباهی نپذیرد که راستی
 و درستی را بستاند و برطبق آن رفتار نماید ارد ویراف
 فقد قال صلى الله عليه وسلم ليس منامن دعالي عصبية و
 ليس منامن تاتل على هصبية و ليس منامن مات على عصبية

عدم تعرض و توهین بعقاید

و نیز از حضرت عبدالبها است قوله الجلیل آنچه گفته میشود ما را مقصد بیان حقیقت است توهین عقاید ملل دیگر نیست مجرد بیان واقع است و پس والا بوجدان نفسی تعرض ننمائیم و اعتراض ردانداریم .

فصل سوم

در طریق حل رموز آثار مقدسه دینیہ و توفیق
عقاید با عقل و علم زمان معاصر

————— * —————

محکمت و متشابهات و علت و حکمت مروزات
کتب مقدسه خصوصاً درباره شئون واحوال
عالم بعد

از حضرت بهاء اللہ در سورتہ النصیح است قوله الاعلی
فاعلم بان للكلمات اللہ و سفرائہ معان بعد معان و —
تاویلات بعد تاویلات و رموزات و اشارات و دلالات و حکم
بعلا نہایہ لها ولن یعرف احد حرقا من معانیہا الا من شاء
ریک لان معانیہا کوزہم کتوزہا فی خزائن الکلمات ولا
یعلم اسرارہا الا اللہ العزیز العتدر المحمود و سيعلم
تاویلہا کل من عرج الی سموات القرب والقدس و یبلغ الی
مقام الذی یشہت بلسان المودعة فی سرہا بانہ لا الہ الا هو و
انہ لہو الذی کان ولم یکن معہ من شیئی اذا یلتفت بکل
المعانی و العرفان المکتونة فی کل شیئی من فیل ان یقول کس
فیہسون •

و در کتاب ایقان قوله الاعلی و از جمیع اینکلمات مرمرزه
و اشارات ملغزه که از مصادر امریه ظاهر میشود ^{مقصود} امتحان
عبادت است چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده
مثیر از اراضی جرزه فانیه و همیشه این از سنت الهی در
میان عباد بوده

و قوله الاکم تاویل کلمات حمامات ازلیه راجز هیاکسل
ازلیه ادراک ننمایند و نغمات ورقا معنویه راجز سامعه اهسل
بقائش نمود هرگز قبلی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد
و فرعون کفر از بیضا موسی اطلاع نیابد چنانچه میفرماید و ما
يعلم تاویله الا الله و لیسر اسخون فی العلم معذک تاویسل
کتاب را از اهل حجاب مستغفر شدند و علم را از منبع او اخذ
نمودند مثلا چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر
روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که
آن نفس که در تورات موعود است پاینده صریح و مکمل شرایع تورات
با شد و اینجوان ناصری که خود را مسیح الله سینا مد حکم طلاق
و سبت را که از حکم های اعظم موسی است تسخیر نموده و
دیگر آنکه علام ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز
منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است بحجیات
نفسیه شیطانیه و ظنونات افکیه نفسانیه محتجب بوده
و هستند و منتظرند که هیکل مجعول باعلامات مذکوره

که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد كذلك اخذ
هم الله بذنوبهم واخذ عنهم روح الايمان وعذبهم بضر
كانت في هامة الجحيم موعودا.

و در لوح خطاب بسلامان قوله الاعلى^{چه} که صورت کلمات
مخزن حق اند و معانی مودعه در آن لالی علمیه سلطان -
احدی به ^{عصمت} وید الهیه ناس را از اطلاع بآن منع میفرماید و چون
اراد الله تعلق گرفت وید قدرت ختم آترا گشود بعد ناس
بآن ملتفت میشوند .

و در لوحی دیگر قوله الاوضح الا بین هذا ما نطق به لسان
العظمة مقصود از تاویل اینکما ز ظاهر خود را محرم ننمایند
و از مقصود محتجب نمائند مثلا اگر از سما^{مشیت} فاعسلوا و جوهکم
و اید یکم نازل شود تاویل ننمایند که مقصود از غسل غسل وجه
یاطن است و باید بآب عرفان او را غسل داد و طاهر نمود
و امثال آن بسامیشود نفسی با این تاویلات وجهش یا کمال
ذفر و وسخ آلوده میماند و بخیال خود باصل امر الله
عمل نموده و حال آنکه در بنطاق واضح و معلوم است که
شمسین رواست بآب ظاهر بعضی کلمات الهی را میتوان تاویل
نمود یعنی تاویلاتی که سبب و علت ظنون و ادوهم تشو
و از مقصود الهی محرم نمائند بعضی از نظرس
که خود را در اویش میمانند جمیع احکام و اوامر الهی را

تاویل نمودند اگر گفته شود صلوة از احکام محکمه الهی است
میگویند صلوة بمعنی دعا است و ما در حین تولد بدعا متذکریم
و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم و این بیچاره از ظاهر محرم
است تا چه رسد بباطن آیاتی که در او امر و نواهی
الهی است مثل عبادات و دیات و جنایات و امثال آن مقصود
عمل بظاهر آیات بوده و خواهند بود و لکن آیات الهی که
در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل و چه در فرقان نازل
شده اکثر مؤول است و لایعلم تاویل الا الله این امر اتسب
در کتاب ایقان واضح و میرهن است هر نفسی در آن تفکر
نماید آگاه شود بر آنچه از نظر کل مستور بوده
در کتب قبل هم آنچه در ذکر این ظهور از قلم اعلی جاری
شد اکثر ماؤل است انسان منصف اذ راك منعايد
که چه مقام مقام تاویل است و چه مقام حکم بر ظاهر تنزیل
و از حضرت عبدالبهادر مفاوضات است قوله العزیز
معقولات فقط بواسطه اظهار در تمیص محسوس بایت بیان
شود مثلاً حزن و سرور از امور معقوله است و چون
آن کیفیت روحانیه را بیان خواهی گوئی دلم تنگ شد یا قلبم
گشایش یافت میگوئی فلان شخص خیلی ترفنی کرد
..... و فلان کس مقامش عالی شد . . . گوئی که قلب
من تاریک بود بعد روشن شد حال آنروشنائی علم و آن -

ظلمت جهل حقیقت معقوله است نه محسوسه آنحضرت مسیح
میفرماید الاب فی الابن و الابن فی الاب حال حضرت مسیح
در درون خدا بود یا خدا در درون مسیح بود لا والله بلکه
این کیفیت معقوله است که بصورت محسوسه بیان شده است
..... کنت کاحد من العباد وراقدا علی المهاد
این مقام تجلی است این محسوس نیست معقول است
بلکه انتقال از حالی بحالی است .

و از آنحضرت در خطابی است فاعرف یا ایها السامع
بأن للانبیاء اصطلاح لا یعلمه غیرهم و هم یتکلمون بما لا یعرف
احد منهم الا من استضاء من شعشعات انوار تلك الشمس
المشرقة والنجم الزاهرة البازقة وربما يعترض جاهل علی
هذا لمقال و يقول لو نزلت الايات الالهيه فی ذکر علامات
ظهور مظاهر الاحديه باصطلاح لا يعرفه الناس فلا یأس
عليهم فی ما یعلمون نقول اذا جاء احد يعرف تلك العبارات
و رموزاتها و مظهرها مستقر فیها من معانیها و اشاراتها فهذا
دلیل علی انه نور من تلك الانوار الساطعة و سراج من تلك
السرج الالامعه و ثانیاً انناخذ العیزان من الازمنة السالفه
والاعصار الخالیه مثلاً فلما عرفنا ظهور المسیح بغيره سبب
الاشارات و ظهور الرسول دون تلك العبارات لان شک فی
ان لها معان و اشارات فی بواطن الکلمات .

و در خطایی دیگر قوله المتین و اما قضیه نشاءة اخروی
 یعنی صعود انسان بافق اعلی و یا هبوطی درکات سفلی
 کیفیتی است که درین دنیا تعبیر آن جز تشبیه ممکن نه زیرا
 ادراکات پدید و نوع است یکی محسوس است و دیگری معقول
 حقائق محسوسه را بیان حقیقت ممکن است اما ادراکات
 معنوله را صور خارجه مفقود لهذا انسان باید آن حقایق -
 معنوله را در قالب صور محسوسه افراغ نماید و بیان کند این
 کائنات خارجه را که وجود عینی دارند و حقایق محسوسه اند
 بیان در عالم حس توان نمود نظیر ارض و سما و کوه و صحرا
 و دشت و دریا و موجودات سائره زیرا حقایق معنوله نظیر
 عقل و نفس و حب و حزن و سرور و حواس خمس باطنیه اگر
 بیان آنرا خواهی ناچار بر آنی که بصور محسوسه افراغ نموده
 بیان کنی مثلا حزن و اندوه را که حقیقت معنوله است
 بتنگی تعبیر نمائی گوئی که دلتنگ شدم و حال آنکه دل پر
 حالت اصلی است نه تنگی نه گشایش چون ولی حزن و اندوه
 کیفیتی روحانی چون آنرا بیان خواهی مجبوری که تشبیه
 بمحسوسات نمائی و بیان کنی و همچنین گوئی دل خرم با
 او است یعنی وسیع و حال آنکه دل بر حالت اولی است لهذا
 در کتب و صحف الهی چون مقامات معنویه اخری را بیان
 نمودند بصور محسوسات تشبیه کردند و حور و قصور و کاس

مزا جها کافور تعبیر می‌شود نه مقصود از ثواب و عذاب در جهان
 معنوی کیفیتی است روحانیه که فی الحقیقه بعبارت نیاید
 ولی ناچار بصور محسوسه تشبیه شود تا سامع متنبه گردد
 که در آنعالم نا متناهی الهی مقامات سامیه نفوس مومنین
 را محقق است بهمچنین درکات سافله نفوس منکره را مقدر
 و خطایی دیگر است قوله العزیز هو الاهی ای نفس
 خوش ریاض محبة الله ادراکات و معلومات انسانیه کلیه در
 سه مراتب واقع یا معانی مجرد و حقایق بسیطه محیطه
 است که در تحت ادراکات عقول سلیمه و نفوس قدسیه است
 یا صور محسوسات و اعیان خارجه است که در ظل احساسات
 حواس ظاهره و قوای جسمانیه است و یا آنکه معلوماتی
 است که در تحت محقول و محسوس است و آن متخیلاتی
 است که عبارت از تشکیل معانی در صور محسوسات است
 که نوع مصوره تصور آن نماید و در ساحت حضرت عقول عرض
 نمایند چون در کلیه نفوس بشریه شعله نورانی عقل الهی
 که درك معانی مجرد است مخمونه است و ادراکات محصور
 در محسوسات لهذا اکثر شق ثالث اختیار و بیان شده تا
 عقول ضعیف تصیبی از حقایق مجرد روحانیه برند این
 است که یا فرس و ساعلی و گاهی جنه العاوی و دمی ریاض
 و حیاض و غیاض تعبیر میشوند و الا مراتب قرب و وصال در